

پاتنم، نسبیت مفهومی و رئالیسم متافیزیکی

حامد قدیری*

(نویسنده مسئول)

محمد سعیدی مهر**

چکیده

یکی از مؤلفه‌های اصلی فلسفه پاتنم مخالفت با رئالیسم متافیزیکی است. بنا به قول مشهور، استدلال مبتنی بر نظریه مدل و استدلال مغز در خمره دو استدلالی هستند که پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی طرح کرده است. علاوه بر این دو، برخی معتقداند «پدیده نسبیت مفهومی» پاتنم نیز استدلالی مستقل علیه رئالیسم متافیزیکی است. پدیده‌ی نسبیت مفهومی وضعیتی است که در آن، دو جمله‌ی ظاهراً ناهم‌خوان هم‌زمان صادق‌اند. در آثار مختلف پاتنم مؤیداتی برای این قول وجود دارد، اما در جایی تقریری کامل و صریح از این استدلال نقل نشده است. در این مقاله، نخست تقریری از استدلال مبتنی بر پدیده نسبیت مفهومی علیه رئالیسم متافیزیکی ارائه خواهیم کرد. سپس نشان خواهیم داد که چنین استدلالی از استدلال مبتنی بر نظریه مدل و استدلال مغز در خمره مستقل نیست. بنابراین نمی‌توان چنین استدلالی را در عرض دو استدلال اصلی پاتنم در نظر گرفت. عدم استقلال این استدلال دو نتیجه در پی خواهد داشت: نخست آن که پذیرش این استدلال منوط به پذیرش دست‌کم یکی از دو استدلال قبلی پاتنم است؛ دوم آن که هر نقدی علیه دو استدلال مشهور پاتنم به مثابه نقدی علیه این استدلال خواهد بود.

واژگان کلیدی: هیلاری پاتنم، نسبیت مفهومی، رئالیسم متافیزیکی، استدلال مبتنی بر

نظریه‌ی مدل، استدلال مغز در خمره، رئالیسم درونی

*. دانشجوی دکتری فلسفه منطق دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. Hamed0Ghadiri@Gmail.com

** دانشیار فلسفه دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. saeedimehr@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۷؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۶/۰۳/۱۰]

مقدمه

از اواسط دهه هفتاد میلادی، فلسفه هیلاری پاتنم با دو فاز اصلی پیش رفته است: (۱) فاز سلبی که در آن به نقد رئالیسم متافیزیکی و نسبی‌گرایی می‌پرداخت و (۲) فاز ایجابی که طی آن، به دنبال راه باریکی در میان رئالیسم متافیزیکی و نسبی‌گرایی می‌گشت.

در فاز سلبی، استدلال‌های پاتنم علیه نسبی‌گرایی چندان بدیع نبود و همان‌طور که خود او نیز متذکر شده است، بیش‌تر تکرار و بازنویسی استدلال‌های پیشین بود. اما استدلال‌هایش علیه رئالیسم متافیزیکی منحصر به فرد و مختص به خود او بوده است. شاید استدلال‌های او علیه نسبی‌گرایی و رئالیسم متافیزیکی در طول زمان تغییراتی کرده باشند، اما تا سال ۲۰۱۶ (درگذشت) هم‌چنان بر هر دوی این اردوگاه‌ها حمله می‌کرد.

در فاز ایجابی نیز ابتدا رئالیسم درونی را مطرح کرد. رئالیسم درونی دو مؤلفه اصلی داشت که عبارت بود از (۱) یکی دانستن صدق با اظهارپذیری در شرایط ایده‌آل معرفتی و (۲) نسبییت مفهومی. در این فاز نیز هرچند در گذر زمان، بارها مولفه‌های ایجابی نظریه‌اش را تغییر داد، اما تا پایان عمر به «نسبییت مفهومی» وفادار ماند.

همان‌طور که گفته شد، نسبییت مفهومی یکی از مؤلفه‌های فاز ایجابی پاتنم است اما در برخی از آثارش، آن را همانند استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی به کار برده است. هرچند در آثار مختلف او مؤیدات پراکنده‌ای برای این استدلال وجود دارد، اما تقریری کامل و صریح از این استدلال در دست نیست. بنابراین می‌توان این سوال را پرسید که آیا می‌توان با تکیه بر آثار پاتنم و بر پایه نسبییت مفهومی، استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی ارائه داد؟ اگر چنین است، آیا این استدلال از سایر استدلال‌های پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی مستقل است؟ در این مقاله، می‌کوشیم به این دو سوال پاسخ دهیم.

در این راستا، ابتدا با کمک نظرات پاتنم، تقریری از «رئالیسم متافیزیکی» ارائه خواهیم کرد. سپس به سراغ «نسبییت مفهومی» خواهیم رفت و حدود آن را مشخص خواهیم کرد. همان‌طور که گفته خواهد شد، در فلسفه پاتنم میان «پدیده نسبییت مفهومی» و «تزی نسبییت مفهومی» تفاوت‌هایی وجود دارد. در این مقاله، بحث اصلی را بر پدیده نسبییت مفهومی متمرکز خواهیم کرد. پس از آن، به رابطه میان «پدیده نسبییت مفهومی» و «رئالیسم متافیزیکی» خواهیم پرداخت. نگارندگان معتقداند می‌توان پدیده نسبییت مفهومی را استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی دانست. برای نشان دادن این امر، می‌کوشند تقریری از چنین استدلالی را به دست دهند. اما پس از ارائه چنین تقریری مشخص خواهد شد که این استدلال به استدلال‌های دیگر پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی وابسته است. بدین ترتیب، نمی‌توان آن را استدلالی مستقل به حساب آورد.

۱. چیستی رئالیسم متافیزیکی

نام هیلاری پاتنم پیوندی ناگسستنی با اصطلاح «رئالیسم متافیزیکی» دارد. به قول اندرسون، پاتنم که روزگاری قهرمان رئالیسم متافیزیکی بود، سال ۱۹۷۶ با کنار گذاشتن رئالیسم متافیزیکی و ارائه رویکرد جایگزین خود، جامعه فلسفی را حیرت‌زده کرد (Anderson, 1992: 49). می‌توان گفت هر تحقیقی پیرامون پاتنم بدون توجه به موضع او در قبال رئالیسم متافیزیکی ناقص خواهد ماند. رئالیسم متافیزیکی اصطلاحی است که در سنت فلسفه، معانی مختلفی را از آن اراده می‌کنند. با این حال، می‌توان گفت رئالیسم متافیزیکی طبق معنای عامش؛ یعنی دیدگاهی که طی آن، اشیا، ویژگی‌ها و روابط جهان فارغ از اندیشه‌ها و ادراکات ما نسبت به آن‌ها موجود اند. (Khrentzos, 2008) اما وقتی پاتنم به نقد رئالیسم متافیزیکی می‌پردازد، با دقت بیشتری به مشخص کردن حدود مفهوم می‌پردازد. به لحاظ تاریخی، پاتنم نخستین بار در مقاله معروف «رئالیسم و خرد»^۱ (1977) به انتقاد از رئالیسم متافیزیکی پرداخت. در این مقاله، رئالیسم متافیزیکی را این‌گونه تعریف می‌کند:

در نسخه‌های ابتدایی [رئالیسم متافیزیکی]، میان هریک از واژه‌های زبانی و تکه‌ای از «جهان یگانه/ THE WORLD» ... رابطه‌ای برقرار است. در خوانش متعارف [از رئالیسم متافیزیکی]، این رابطه ارجاع را بر اساس سمنتیک مبتنی بر شرایط صدق زبان بیان می‌کنند ... خلاصه، باید یک رابطه ارجاع متعین میان واژه‌های زبان L و اجزا (یا مجموعه‌ای از اجزای) «جهان یگانه» برقرار باشد (Putnam, 1977: 484).

اما این نقل قول هنوز رئالیسم متافیزیکی را به‌خوبی توضیح نداده است. پاتنم در آثار بعدی‌اش با تفصیل بیشتری، تعریف و تحدید رئالیسم متافیزیکی را به دست می‌دهد. در «خرد، صدق و تاریخ» می‌گوید:

بنا بر رئالیسم متافیزیکی، جهان از کلیت متعینی^۲ از اشیا مستقل از ذهن تشکیل شده است. یک و فقط یک توصیف کامل و صادق از «نحوه بودن جهان» وجود دارد. صدق شامل نوعی رابطه مطابقت میان کلمات و نشانه‌های ذهنی [از یک‌سو] و اشیا خارجی یا مجموعه‌ای از اشیا خارجی [از سوی دیگر] است (Putnam, 1981b: 49).

پاتنم بعدتر همین بند را به‌طور مشخص‌تر در سه مؤلفه زیر بیان می‌کند:

- (۱) جهان از کلیت متعینی از اشیا مستقل از ذهن تشکیل شده است؛
- (۲) دقیقاً یک توصیف صادق و کامل از «نحوه بودن جهان» وجود دارد؛
- (۳) صدق با نوعی مطابقت مرتبط است (Putnam, 1992a: 30).

پاتنم معتقد است دیدگاه‌های مهم فلسفی را نمی‌توان در یک جمله بیان کرد (Putnam, 1992a: 30).

30). این نکته را هم می‌توان به حرف پاتنم بیفزاییم که حتی نمی‌توانیم چنین دیدگاه‌هایی را یک‌بار برای همیشه صورت‌بندی کنیم و توقع داشته باشیم همه جزئیات و پیچیدگی‌هایشان را لحاظ کرده باشیم. به همین دلیل، خود پاتنم نیز در مقاله‌ها و کتاب‌های دیگری تعریف‌های ظاهراً متفاوتی از رئالیسم متافیزیکی ارائه داده است. به عنوان مثال در «بازنمایی و واقعیت» می‌گوید:

من رئالیسم متافیزیکی را مجموعه‌ای از ایده‌های به‌هم‌پیوسته فلسفی دربارهٔ صدق توصیف کرده‌ام. صدق یک امر مطابقتی، مستقل (از آن‌چه انسان‌ها انجام می‌دهند و می‌توانند به دست آورند)، دوارزشی و یگانه است (یگانه بودن؛ یعنی بیش از یک توصیف کامل و صادق از واقعیت نمی‌تواند وجود داشته باشد) (Putnam, 1991b: 107).

یا در جایی دیگر، مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی را این‌گونه می‌شمرد: (۱) پذیرفتن کلیت متعینی از همهٔ اشیا، (۲) پذیرفتن کلیت متعینی از همهٔ ویژگی‌ها، (۳) پذیرفتن مرز قاطعی میان ویژگی‌هایی که ما در جهان «کشف» می‌کنیم و ویژگی‌هایی که بر جهان «برون‌افکنی»^۳ می‌کنیم، (۴) پذیرفتن یک رابطهٔ متعین «مطابقت» که صدق بر اساس آن تعریف می‌شود (Putnam, 1999: 183). با تکیه به همهٔ تعاریفی که برشمردیم، می‌توان گفت که رئالیسم متافیزیکی دو بعد اصلی دارد: بعد انتولوژیکی و بعد سمنتیکی.^۴

در بعد انتولوژیکی، رئالیست متافیزیکی از جهان سخن می‌گوید. (۱) او جهان را مستقل از ذهن می‌داند و (۲) معتقد است جهان فی‌نفسه دارای یک ساختار^۵ واحد است. این مولفه‌ها به ما می‌گویند اگر همهٔ ذهن‌ها از بین بروند، جهان همچنان پابرجاست و همچنان همان ساختار واحد فی‌نفسه‌اش را حفظ خواهد کرد.

در بعد سمنتیکی، رئالیست متافیزیکی از رابطهٔ ذهن و جهان خارج سخن می‌گوید. (۱) صدق را مطابقت میان ذهن با جهان (جهانی که در بعد انتولوژیک گفته شد) در نظر می‌گیرد.^۶ (۲) هم‌چنین از آن‌جا که جهان دارای یک ساختار واحد و متعین است، تنها یک تئوری صادق و کامل از جهان وجود خواهد داشت.^۷

تا به این‌جا، بر پایهٔ تحدیدات و تعریفات پاتنم، تصویری از «رئالیسم متافیزیکی» ارائه کردیم. در ادامه، نسبت مفهومی پاتنم را به‌اجمال توضیح خواهیم داد و پس از آن، می‌کوشیم حملهٔ پاتنم با سلاح نسبت مفهومی بر رئالیسم متافیزیکی را تقریر کنیم.

۲. نسبت مفهومی

نسبت مفهومی نقش بسیار مهمی در اندیشهٔ ایجابی پاتنم دارد. شاهد این ادعا آن است که خود او، وقتی موضع رئالیسم درونی‌اش^۸ را جمع‌بندی می‌کند، دو مولفهٔ اصلی برای آن می‌شمرد (see Putnam, 1995):

الف) یکی دانستن صدق با اظهارپذیری در شرایط ایده‌آل معرفتی؛

ب) قول به نسبیت مفهومی.

و در ادامه توضیح می‌دهد که هرچند مولفه (الف) را بنا به استدلال‌هایی کنار گذاشته است، همچنان به نسبیت مفهومی معتقد است. در آثار متاخر پاتنم که اندکی پیش از درگذشت او منتشر شده نیز همچنان باجدیت از نسبیت مفهومی دفاع کرده است.

در نسبی‌گرایی مفهومی پاتنم باید میان دو چیز تفاوت بگذاریم: پدیده نسبیت مفهومی و تز نسبیت مفهومی. (Case, 1997). تز نسبیت مفهومی به‌طور خلاصه این است که در هر جمله صادقی که اظهار می‌کنیم یک وجه قراردادی و یک وجه ناظر به واقع وجود دارد. اما اگر بخواهیم مشخص کنیم که مرز میان این دو وجه دقیقاً کجاست، دچار مغالطه تفصیل مرکب می‌شویم. به بیان دیگر، تز نسبیت مفهومی این است که واقعیت و قرارداد در هم تنیده‌اند. (Putnam, Conant 1992, x) اما پدیده‌ی نسبیت مفهومی (همان‌طور که در ادامه توضیح داده خواهد شد) وضعیت‌هایی هستند که در آن‌ها دو جمله در ظاهر ناهم‌خوان صادق‌اند در حالی که نمی‌توان ناهم‌خوانی میان آن‌ها را با این ادعا که معنای واژگان متفاوت است از میان برد (Putnam, Conant, 1992: x).

آیا پدیده نسبیت مفهومی علاوه بر ایفای نقش در فاز ایجابی اندیشه پاتنم، در فاز سلبی اندیشه او؛ (یعنی مخالفت با رئالیسم متافیزیکی) نقش‌آفرینی کرده است؟ رأی مشهور بر این است که پاتنم پدیده نسبیت مفهومی را هم‌چون استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی به کار برده است. در ادامه، ابتدا تقریری از این استدلال ارائه می‌دهیم و پس از آن به بررسی استقلال یا عدم استقلال آن می‌پردازیم.^۹

۳. پدیده نسبیت مفهومی علیه رئالیسم متافیزیکی

پاتنم معتقد است «آن‌گونه که رئالیسم متافیزیکی را تشریح کردم، نتیجه پذیرش آن همانا انکار نسبیت مفهومی است» (Baghrmian, 2012: 26). بنابراین می‌توان گفت که از نظر پاتنم، میان نسبیت مفهومی و رئالیسم متافیزیکی ناسازگاری وجود دارد. اما صرف ناسازگاری میان این دو منجر به کنار گذاشتن رئالیسم متافیزیکی نمی‌شود. بنابراین، بر عهده پاتنم است که نشان‌مان دهد که چرا از میان این دو باید رئالیسم متافیزیکی را کنار بگذاریم. پاتنم برای این ادعای خود استدلالی ارائه کرده است.

هسته استدلال پاتنم نخستین‌بار در کتاب «چهره‌های بسیار رئالیسم» (Putnam, 1987: 31–36) طرح شده است. پس از آن، در مقاله «صدق و قرارداد» (Putnam, 1992b) و بعدتر در کتاب «بازنمایی و واقعیت» (Putnam, 1991b, : 113–114) آن را تکرار کرده است. با این حال، کلیت استدلال مقدمات و مؤخرات دیگری نیز دارد که ریشه در آثار دیگر پاتنم دارد.

صورت کلی استدلال پاتنم از این قرار است:
 (۱) مثال‌هایی قابل طرح اند که در آن‌ها (به نظر می‌رسد که) دو جمله در ظاهر ناهم‌خوان صادق اند و معنای واژگان به کار رفته نیز متفاوت نیست؛
 (۲) رئالیسم متافیزیکی نمی‌تواند این مثال‌ها را تبیین کند؛
 (۳) پس رئالیسم متافیزیکی مخدوش است.

۳-۱. در باب مقدمه‌ی (۱)

پاتنم برای پدیدهٔ نسبیت مفهومی؛ یعنی مصادیق مقدمه‌ی (۱)؛ مثال‌های متعددی را طرح کرده است. اما مهم‌ترین آن‌ها مثال معروف کارنپ و منطق‌دان لهستانی است. پاتنم این مثال را در کتاب «چهره‌های بسیار رئالیسم» (Putnam, 1987: 31) طرح می‌کند. فرض کنیم سه توپ روی میز قرار دارد و از دو نفر (یکی کارنپ و دیگری یک منطق‌دان لهستانی که نگاه پارشناختی^{۱۰} به اشیای جهان دارد) می‌پرسیم که «چند شی در این جا وجود دارد؟» کارنپ مثل همهٔ ما می‌اندیشد. پس پاسخ می‌دهد: «سه شی». اما منطق‌دان لهستانی دل‌بستهٔ نظریهٔ پارشناسی است که طبق آن، از کنار هم قرار گرفتن دو شی، یک شی تازه تشکیل می‌شود. بنابراین، در پاسخ به سوال یادشده خواهد گفت «هفت شی».^{۱۱} بنابراین دو جملهٔ زیر به دست می‌آیند.

الف) سه شی موجود است؛

ب) هفت شی موجود است.

این دو جمله در نگاه نخست ناهم‌خوان ولی صادق به نظر می‌رسند. پاتنم معتقد است که معنای کلمات «شی» و «موجود» در هر دو جمله یکسان است.^{۱۲} بنابراین نمی‌توانیم ناهم‌خوان و صادق بودنشان را با تکیه به اختلاف معنایی کلمات به‌کاررفته در آن‌ها توضیح دهیم. بدین ترتیب بر اساس این مثال، وضعیتی طرح می‌شود که در آن دو جمله‌ای که ظاهراً ناهم‌خوان هستند هم‌زمان صادق اند.

در مرحله اول واضح است که رئالیست متافیزیکی (که مؤلفه‌هایش را پیش‌تر برشمردیم) نمی‌تواند این وضعیت را قبول کند. زیرا بنا به نظر او، جهان مستقل است و فی‌نفسه دارای ساختاری یگانه است. صدق نیز مطابقت میان یک جمله/نظریه با چنین جهانی است. در نتیجه برای یک وضعیت واحد در جهان (در این‌جا: قرار گرفتن سه توپ بر روی میز)، فقط یک توصیف صادق خواهیم داشت.

در این‌جا بار استدلال بر دوش رئالیست متافیزیکی قرار می‌گیرد تا به ما بگوید که این مثال (که ظاهراً اشکالی در آن نمی‌بینیم)^{۱۳} را چگونه در جغرافیای اندیشه‌اش تبیین می‌کند. در ادامه تبیین‌های احتمالی رئالیست متافیزیکی را بررسی خواهیم کرد.

۲-۳. در باب مقدمه (۲) ۱۴

در ساده‌ترین سطح، رئالیست متافیزیکی می‌تواند بگوید که فقط یکی از این جملات ساختار جهان (در این‌جا: قرار گرفتن سه توپ بر روی میز) را آن‌گونه که هست منعکس می‌کند؛ پس فقط یکی از آن‌ها صادق است. به عبارت دیگر، فقط یکی از این جملات است که اصطلاحاً اشیای جهان را از مفصل‌هایشان جدا می‌کند. اما جمله دیگر ممکن است کاربردهایی داشته باشد ولی برخلاف جمله قبلی، اشیای جهان را آن‌گونه که هست بازتاب نمی‌دهد؛ پس یک جمله کاذب (و احياناً کارآمد) است. طبق این پاسخ، درک اولیه ما از پدیده نسبیت مفهومی (در این‌جا: ماجرای اختلاف نظر کارنپ و منطقدان لهستانی) ناقص است. ما گمان کرده بودیم که هر دو جمله صادق اند اما رئالیست مدعی ست گمان ما باطل است و تنها یکی از آن‌ها صادق است و دیگری، در بهترین حالت، مفید است. این پاسخ را «تاکتیک رئالیستی» می‌نامیم.

ناگفته نمایان است که این تاکتیک همه مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی را به کار گرفته است. از یک سو جهان مستقل از ذهن را پذیرفته است و آن را دارای ساختار فی‌نفسه واحد می‌داند و از سوی دیگر، جمله صادق را جمله‌ای می‌داند که این ساختار فی‌نفسه را بازتاب دهد و بالطبع، فقط یک جمله می‌تواند از عهده این کار بر بیاید.

اما موضع پاتنم در مواجهه با تاکتیک رئالیستی چگونه است؟ پاتنم در کتاب «خرد، صدق و تاریخ» دو استدلال علیه رئالیسم متافیزیکی می‌آورد که طی آن، رئالیسم متافیزیکی (که مجموعه‌ای از مؤلفه‌های پیش گفته است) نظریه‌ای ناسازگار است (Putnam, 1981b). این استدلال‌ها به «استدلال مبتنی بر نظریه مدل»^{۱۵} و «استدلال مغز در خمیره» مشهور اند. صورت این استدلال‌ها به شرح زیر است.

استدلال مغز در خمیره:

الف) اگر رئالیسم متافیزیکی (که مجموعه مؤلفه‌های پیش گفته است) برقرار باشد، آن‌گاه ممکن است جمله «من مغزی در خمیره هستم» صادق باشد؛
ب) ممکن نیست که جمله «من مغزی در خمیره هستم» صادق باشد؛
ج) پس رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست. (Putnam, 1981a)

استدلال مبتنی بر نظریه مدل:

الف) اگر رئالیسم متافیزیکی (که مجموعه مؤلفه‌های پیش گفته است) برقرار باشد، آن‌گاه باید رابطه ارجاع متعینی میان کلمات یا مفاهیم ذهنی و مابه‌ازاهایشان در جهان خارج برقرار باشد.
ب) اما رئالیست متافیزیکی هیچ‌گاه نمی‌تواند تبیینی برای وجود رابطه ارجاع متعین میان موارد یادشده ارائه کند.

ج) پس رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست (Hale, Wright, 1997: 248).^۶ پاتنم با این دو استدلال نشان می‌دهد که نمی‌توان مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی را پذیرفت. در نتیجه، پاسخ اولیه رئالیست متافیزیکی (تاکتیک رئالیستی) پیش‌فرض‌هایی دارد که بنا به دو استدلال یادشده بی‌بنیاد اند.

اما ممکن است رئالیست متافیزیکی به جای کنار گذاشتن همه مؤلفه‌ها، تعدیلی در نظریه‌اش انجام دهد و مؤلفه‌های اصلی را حفظ کرده، مؤلفه‌های فرعی را کنار بگذارد و با این تدبیر، راه‌حلی برای تبیین پدیده نسبت مفهومی پیدا کند. او می‌تواند استقلال جهان از ذهن را بپذیرد اما از ادعایش مبنی بر ساختار فی‌نفسه جهان دست بکشد. بنابراین، می‌تواند از استعاره «شیرینی‌بر»^۷ استفاده کند و مدعی شود که جهان خمیره‌ای کاملاً مستقل از ذهن ما است اما ما با شماهای مفهومی‌امان (که کار شیرینی برها را انجام می‌دهند) خمیره جهان را به اشکال مختلف قالب می‌زنیم. طبق این پاسخ، درک اولیه ما از پدیده نسبت مفهومی در است: هر دو جمله صادق اند اما اولاً صدق هر کدام بنا به شما مفهومی خاصی است که در دل آن طرح شده‌اند و ثانياً هنوز جهان خارج مستقل از ذهن است. نام این پاسخ را «تاکتیک شیرینی‌بر» می‌گذاریم.^۸

به نظر می‌رسد که تاکتیک شیرینی‌بر به راحتی پدیده نسبت مفهومی را تبیین کرده و درک اولیه ما در مواجهه با آن را نیز تأیید کرده است. اما پاتنم می‌گوید:

متأسفانه این استعاره هیچ کمکی به فهم پدیده نسبت مفهومی نمی‌کند. اگر آن را جدی بگیرید، بلافاصله مجبور می‌شوید بپرسید «بخش‌های مختلف این خمیره چه چیزهایی هستند؟» اگر پاسخ دهید که «اتم»‌های این خمیره سه جزء بنیادین آن؛ [یعنی سه توپ] بوده و بخش‌های دیگر خمیره ترکیب این اتم‌هاست، شما به‌سادگی یک تصویر استعلایی متافیزیکی را پذیرفته‌اید؛ تصویری که طبق آن، مجموع‌های پارشناختی «واقعا وجود دارند.» (Putnam, 1991b: 113-114)

البته فرقی نمی‌کند که دیدگاه مرلوتوژیست یا کارنپ را نپذیریم؛ اگر پاسخ دهیم که بخش‌های متعدد این خمیره فقط سه توپ هستند و مجموع آن‌ها بخش جدیدی نیست، مجدداً ملتزم شده‌ایم که خمیره یادشده حاوی ساختاری است که «واقعا وجود دارد» در حالی که قرار بود پاسخی تعبیه کنیم که فقط انفکاک میان ذهن و جهان خارج را بپذیرد و ساختار فی‌نفسه‌ای برای جهان در نظر نگیرد. در واقع پاسخ پاتنم آن است که حتی در چنین حالتی نیز ساختاری یگانه برای جهان در نظر گرفته‌اید که از نظر پاتنم، طبق همان استدلال‌های پیش‌گفته؛ (یعنی استدلال مبتنی بر نظریه مدل و استدلال مغز در خمره) این ادعا بی‌بنیاد است.

در این‌جا استدلال پاتنم به اتمام می‌رسد اما به نظر می‌رسد که پاتنم یکی از پاسخ‌های احتمالی رئالیست متافیزیکی را نادیده گرفته است. رئالیست متافیزیکی می‌تواند از پاسخ به سوال یادشده طفره رود و بگوید سوال «بخش‌های مختلف این خمیره چه چیزهایی هستند؟» سوالی بی‌معنا و بی‌پاسخ است. در

چنین حالتی، رئالیست متافیزیکی به «جهان فی نفسه توصیف‌ناشده‌ای» معتقد است که هرگونه توصیفی از آن به معنای پذیرش ساختار فی نفسه برای آن است. چنین جهانی بسیار شبیه «عالم نومن» در اندیشه کانت است. بنابراین می‌توانیم این پاسخ رئالیست متافیزیکی را «تاکتیک کانتی» بنامیم. درست است که پاتنم در هیچ یک از مواردی که به استعاره شیرینی بر اشاره کرده حرفی از این پاسخ به میان نیآورده است، ولی در جای‌جای آثار دیگرش موضع خود در قبال «عالم نومن» کانتی را طرح کرده است.

کانت شکی نداشت که نوعی واقعیت مستقل از ذهن وجود دارد ... او با عبارت متعددی مثل «شی فی نفسه»، «اشیای نومن» یا در مجموع «عالم نومن» به این عالم اشاره کرده است. اما ما هیچ مفهوم‌پردازی واقعی‌ای از این اشیای نومن نداریم. حتی مفهوم عالم نومن نیز نوعی محدودیت برای اندیشه است و نه یک مفهوم واضح. امروزه تصور بر این است که عالم نومن یک مولفه‌ی متافیزیکی غیرضروری در اندیشه کانت است (Putnam, 1981c: 61)

اندیشه‌های پاتنم تا حدود زیادی وام‌دار اندیشه کانت است اما یکی از اختلافات او با کانت همین اعتقاد به عالم نومن است. با این حال، تلاش می‌کند این اختلاف را در همراهی‌اش با کانت هضم کند.

کانت در جاهای مختلفی می‌گوید که ممکن است مفهوم (notion) شی فی نفسه تهی باشد. در زبان معاصر، تفسیری از این گفته‌ی کانت (که البته خالی از مناقشه هم نیست) می‌تواند این باشد که هرچند ممکن است اندیشه‌هایی درباره شی فی نفسه به لحاظ سینتکس، خوش‌ساخت باشند؛ هرچند ممکن است ما تمایل طبیعی‌ای برای سروکار داشتن با چنین اندیشه‌هایی داریم، اما این مفهوم هیچ «فهم‌پذیری و معقولیتی»^{۱۹} ندارد. فکر می‌کنم تقریباً همه «سنجش خرد ناب» کانت سازگار است با خوانشی که در آن فرد به عالم نومن اعتقادی نداشته باشد یا آن‌گونه که گفتیم، اندیشیدن به عالم نومن را فهم‌ناپذیر و نامعقول بداند (Putnam, 1987: 41).

بدین ترتیب، می‌توان گفت که از نظر پاتنم تاکتیک کانتی نیز راه‌گشا نیست زیرا به مفهومی متعهد می‌شود که از اساس فاقد معناست.

از نظر پاتنم، رئالیست متافیزیکی دیگر چاره‌ای برای تبیین پدیده نسبیت مفهومی ندارد. بنابراین، استدلال پاتنم عمل می‌کند و تبیین‌ناشده ماندن نسبیت مفهومی علیه رئالیسم متافیزیکی عمل می‌کند و منجر به بطلان آن می‌شود.

۴. استدلال مستقل؟

همان‌طور که گفته شد، پدیده نسبیت مفهومی با رئالیسم متافیزیکی تعارض دارد. علاوه بر آن، پاتنم استدلالی طرح کرد که طی آن، رئالیست متافیزیکی می‌بایست تبیینی از این پدیده به دست می‌داد اما ناکام بود. بنابراین، می‌توانیم استدلال یادشده را یک استدلال علیه رئالیسم متافیزیکی بدانیم. اما

آیا این استدلال از استدلال‌های دیگر پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی مستقل است؟ آیا استدلالی در عرض آن استدلال‌هاست؛ به‌گونه‌ای که مخدوش شدن آن استدلال‌ها خدشه‌ای به این استدلال پاتنم وارد نکند؟

در تقریری که ارائه شد، به‌وضوح عیان است که پاتنم برای پیش‌برد استدلال به دو استدلال قبلی‌اش علیه رئالیسم متافیزیکی؛ یعنی استدلال مبتنی بر نظریه مدل و استدلال مغز در خمره، نیاز دارد. بنابراین، بدون استدلال‌های یادشده رئالیست متافیزیکی به راحتی می‌تواند از زیر بار تبیین نزاع میان کارنپ و منطق‌دان لهستانی (و مثال‌های مشابه آن) رهایی یابد. بدین ترتیب، هرچند پدیده نسبیّت مفهومی استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی است اما استدلال مستقلی نیست.

نفی استقلال این استدلال چه نتایجی به دنبال دارد؟ نخست آن که در ادبیات بحث مربوط به پاتنم، کسانی معتقد اند که نسبیّت مفهومی یک استدلال مستقل علیه پاتنم است (Wisely, 2008: 65). بنابراین، تقریر یادشده بطان این نظر را نشان می‌دهد. دوم آن که نقدهای واردشده بر دو استدلال دیگر خودبه‌خود نقدی بر این استدلال نیز خواهد بود. سوم آن که پاتنم در مقدمه کتاب «رئالیسم با چهره‌ای انسانی» می‌گوید:

تفاوت این مجلد با آثار قبل از «چهره‌های بسیار رئالیسم» عبارت است از تغییر در موضع تأکید من. تغییر از تأکید بر استدلال‌های مبتنی بر نظریه‌ی مدل علیه رئالیسم متافیزیکی به تأکید بر نسبیّت مفهومی (Putnam, 1991a: xi).

با توجه به آثار دیگر پاتنم می‌توان گفت که گذر پاتنم از استدلال‌های مبتنی بر نظریه مدل به سبب یافتن نقایصی در آن‌ها بوده است. با توجه به این نکته، در این عبارت ابهامی وجود دارد که آیا «نسبیّت مفهومی» را (هم‌چون استدلال‌های مبتنی بر نظریه مدل) استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی می‌داند یا آن که این عبارت بیان‌کننده شیفت پاتنم از موضع سلبی به موضع ایجابی‌ش است (فارغ از این که نسبیّت مفهومی استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی باشد یا خیر) بنا به فرض نخست، می‌توان عدم استقلال استدلال مبتنی بر نسبیّت مفهومی را به‌عنوان نقدی علیه این شیفت پاتنم مطرح کرد؛ به این بیان که از استدلالی نقص‌دار به سراغ استدلال دیگری رفته است که تا حدودی مبتنی بر همان استدلال نقص‌دار است.

نتیجه‌گیری

آیا پدیده نسبیّت مفهومی استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی است؟ بنا به تقریری که از استدلال پاتنم آورده شد، به نظر می‌رسد که می‌توان پدیده نسبیّت مفهومی را استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی بدانیم. با این حال، باید توجه داشته باشیم که این استدلال مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است که چندان بدیهی نمی‌نمایند. به‌عنوان مثال، پاتنم معتقد است که در مثال نزاع میان کارنپ و منطق‌دان لهستانی، هر دو

طرف از واژگان «شی» و «وجود» معانی یکسانی مدنظر دارند. علاوه بر این، قوام استدلال بر پذیرش استدلال‌های پیشین پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی مبتنی است. بنابراین، نمی‌توانیم استدلال یادشده را استدلالی مستقل علیه رئالیسم متافیزیکی بدانیم. نتایجی بر عدم استقلال این استدلال مترتب می‌شود که می‌تواند ما را در فهم آثار پاتنم و ادبیات حول فلسفه او یاری کند. آیا راهی برای استقلال بخشیدن به این استدلال وجود دارد؟ بر عهده مدعی است که تقریری مستقل از استدلال‌های مبتنی بر نظریه‌ی مدل یا استدلال مغز در خمره ارائه دهد. هرچند ارائه چنین تقریری لزوماً منتفی نیست، اما به نظر می‌رسد که در آثار پاتنم چنین تقریری ارائه نشده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. پاتنم این مقاله را سال ۱۹۷۶ و در سخنرانی ریاست بخش شرقی انجمن فلسفی آمریکا ایراد کرده است.

2. Fixed

3. Project

۴. در این جا واژه «سمنتیکی» را به کار می‌بریم زیرا پاتنم بحث‌هایش درباره‌ی صدق را تحت عنوان «سمنتیک» طرح می‌کند.

۵. در این جا ساختار را بسیار عام به کار می‌بریم.

۶. بنابراین صدق اساساً غیرمعرفتی و دوارزشی است و ممکن است حتی یک تئوری ایده‌آل (که واجد همه شرایط لازم در حوزه تئوری پردازی است) نیز کاذب باشد.

۷. اما رجوع به آثار پاتنم نشانمان می‌دهد که در هر دو بعد، گزینه‌های (۱) بنیادی‌تر از گزینه‌های (۲) اند. در ادامه توضیح خواهیم داد که پاتنم معتقد است حتی قول به وجود جهان مستقل بدون ساختار واحد نیز یا به قول به جهان مستقل دارای ساختار واحد بازمی‌گردد و یا به ادعایی بی‌معنا (جهان نومن توصیف‌ناپذیر) منجر می‌شود. بنابراین، در مولفه‌های انتولوژیک، قول به جهان مستقل مبنایی‌تر است. همچنین نظریه‌ی مطابقت نیز مبنایی‌تر از قول به یک نظریه واحد صادق است. زیرا دومی فرع پذیرش یک ساختار واحد در جهان است که پیش‌تر گفتیم که خود آن امری فرعی نسبت به مولفه نخست انتولوژیک است.

۸. رئالیسم درونی موضعی است که پاتنم در حدود سال ۱۹۷۶ مطرح کرد اما اوایل دهه نود میلادی مدعی شد که اشکالاتی در آن دیده و آن را کنار می‌گذارد.

۹. در این مقاله، صرفاً تقابل «پدیده نسبیت مفهومی» و «رئالیسم متافیزیکی» را بررسی می‌کنیم و سخن گفتن از تقابل میان «تر نسبیت مفهومی» و «رئالیسم متافیزیکی» را وامی‌نهیم.

10. Mereology

۱۱ اگر سه شی را «الف»، «ب» و «ج» بنامیم، هفت شی به قرار زیر خواهند بود:

«الف»، «ب»، «ج»، «الف و ب»، «الف و ج»، «ب و ج»، «الف و ج و ب»

۱۲. این فرض پاتنم می‌تواند محل مناقشه قرار گیرد. از آن‌جا که در این مقاله اولاً در مقام تقریر استدلال پاتنم و ثانیاً در مقام نشان دادن عدم استقلال این استدلال ایم، برقرار بودن یا نبودن این فرض تأثیری در بحث‌مان ندارد.

۱۳. ممکن است کسانی به‌سادگی ادعا کنند که واژگان «شی» و «موجود» معانی متعددی در این دو جمله دارند و اصطلاحاً مشترک لفظی اند. چنین پاسخی با فرض پیشین پاتنم (که مدعی عدم تغایر معنایی واژگان این دو جمله است) تنافر دارد. بر عهده پاتنم است که برای این فرض استدلال کند و چنین نیز کرده است. اما همان‌طور که گفته شد، این استدلال پاتنم (که ریشه در برون‌گرایی معنایی او دارد) را مسکوت گذاشته‌ایم و بالطبع، این پاسخ احتمالی را نیز کان‌لم‌یکن تلقی می‌کنیم. برای آشنایی با پاسخ پاتنم به این مسئله رجوع کنید به:

Putnam, Hilary (1981c): Two conceptions of rationality. In Hilary Putnam: Reason, truth and history. Cambridge: Cambridge University Press: 103–126.

۱۴. از میان سه پاسخی که در ذیل طرح می‌شوند، تنها «تاکتیک شیرینی‌بر» است که صریحاً توسط پاتنم طرح شده است. دو تاکتیک دیگر در جاهای دیگر و به فراخور مباحث دیگری طرح شده‌اند که در این‌جا برای سامان بخشیدن به بحث، اضافه شده‌اند.

15. Model-theoretic argument

۱۶. تقریرهای مختلفی از این استدلال وجود دارد که در این‌جا از استدلال باب‌هیل و کریسپین‌رایت استفاده کرده‌ایم.

17. Cookie-cutter

۱۸. تاکتیک شیرینی‌بر در آثار زیر طرح شده‌اند:

کتاب «چهره‌های بسیار رئالیسم» (Putnam, 1987: 31–36).

مقاله «صدق و قرارداد» Putnam 1992b

کتاب «بازنمایی و واقعیت» (Putnam, 1991b: 113–114).

19. Intelligibility

۲۰. از مقاله Raatikainen, 2001 نیز برمی‌آید که معتقد است استدلال یادشده مستقل از دو استدلال دیگر است.

فهرست منابع

- Anderson, David L. (1992). "What Is Realistic about Putnam's Internal Realism?" In *Philosophical Topics*, 20 (1), pp. 49–83.
- Baghrmian, Maria, (2012). *Reading Putnam*. New York: Routledge.
- Case, Jennifer. (1997). "On the Right Idea of a Conceptual Scheme". In *The Southern Journal of Philosophy* 35 (1), pp. 1–18.

- Hale, Bob; Wright, Crispin. (1997). "Putnam's model-theoretic argument against metaphysical realism". In *Bob Hale, Crispin Wright (Eds.): A Companion to the Philosophy of Language*: Blackwell.
- Khleutzos, Drew. (2008). Challenges to Metaphysical Realism. In Edward N. Zalta (Ed.): *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2011 Edition).
- Putnam, Hilary. (1977). "Realism and Reason". In *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*, 50 (6), p 483.
- Putnam, Hilary. (1981a). "Brains in a Vat. In Hilary Putnam: *Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 1–21.
- Putnam, Hilary. (1981b). *Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary. (1981c). "Two Philosophical Perspectives". In Hilary Putnam: *Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 49–74.
- Putnam, Hilary. (1987). *The many faces of realism* (The Paul Carus lectures), open court.
- Putnam, Hilary. (1991a). "Preface". In *Erkenntnis*, 34 (3), p 269.
- Putnam, Hilary. (1991b). *Representation and reality*. Cambridge, Mass.: MIT Press (Representation and Mind).
- Putnam, Hilary. (1992a). "A Defence of Internal Realism". In Hilary Putnam, James Conant: *Realism with a human face*. Cambridge, Mass., London: Harvard University Press, pp. 30–42.
- Putnam, Hilary. (1992b). "Truth and Convention". In Hilary Putnam, James Conant: *Realism with a human face*. Cambridge, Mass., London: Harvard University Press, pp. 98–104.
- Putnam, Hilary. (1995). *Comments and Replies, Reply to Simon Blackburn*. In Peter Clark, Bob Hale: *Reading Putnam*. Oxford, UK, Cambridge, Mass., USA: Blackwell.
- Putnam, Hilary. (1999), *The threefold cord: Mind, body, and world*. New York: Columbia University Press (The John Dewey essays in philosophy, no. 5).
- Putnam, Hilary; Conant, James. (1992). *Realism with a human face*. Cambridge, Mass., London: Harvard University Press.
- Raatikainen, Panu. (2001). "Putnam, languages and worlds". In *Dialectica* 55 (2), pp167-174.
- Wrisely, George Alfred. (2008). *Realism and conceptual relativity*. Iowa: The University of Iowa.

Archive of SID